

اوضاع اجتماعی عصر غوریان

□ عبدالحکیم محمدی (کاظمی)*

چکیده

خراسان از ابتدای سده سوم هجری نخستین تجربیات حکومتی غیرعربی را داشت گرچند کاملاً وابسته خلفا بودند با روی کار آمدن صفاریان، به سمت استقلال نسبی رفت و متناسب با آن، اقتدار داخلی را نیز تجربه کرد. سده ششم هجری جابجایی زیاد دولت‌ها بود و این جابجایی تأثیر مثبت یا منفی زیادی بر شرایط اجتماعی مردم داشت. این سیاهه در صدد بررسی کلیات حیات اجتماعی خراسان در این سده به ویژه نیمه دوم سده ششم هجری بوده و با تکیه بر منابع اصلی، تلاش دارد دریافتی از رده‌بندی عمومی جامعه‌ی آن روز داشته باشد. یافته‌ها حاکی از شکل‌گیری طیف‌های مختلف اجتماعی در این دوره است که ریشه برخی طبقه‌بندی‌ها ریشه در تاریخ منطقه داشته و دارای منشأ درونی اند و برخی نیز در توسط دولت‌های شکل گرفته، ایجاد شده اند. طبیعی است طیف‌های وارداتی به منطقه، مانند گروه‌های بومی تأثیرگذاری اجتماعی خود را دارند و ایجاد همسویی بین آنها نیز منحصرأ توسط عامل قوی سیاسی و دولتی است.

کلیدواژه‌ها: قشربندی، اوضاع اجتماعی قرن ششم، گروه‌های اجتماعی، عصر غوریان.

مقدمه

دو قدرت غزنوی و سلجوقی در قرن ششم، استحکام نسبی داشتند بنابراین تغییرات اجتماعی کمتری در عصر آنها انتظار می‌رفت. گرچه در ابتدای ظهور، هرکدام به نوبه خود، گروه‌های انسانی با فرهنگ متفاوت را با خود در جامعه به ارمغان آورده و باعث تغییرات زیادی شده بودند. در دهه‌های نخست قرن ششم تغییرات کمی که وجود داشت، بیشتر در نیمه شمالی بود و در نیمه جنوبی افغانستان اندک. زیرا غزنویان روه افول، درونگرتر شده بودند. بخصوص که خطبه و سکه بنام سنجر خوانده می‌شد و خطر خارجی چندانی تهدید شان نمی‌کرد. بنا براین، گروه‌های فرهنگی، اجتماعی، نظامی و غیره ثبات خود را داشتند.

از اواخر نیمه اول قرن ششم، مرکز افغانستان با روی کار آمدن غوریان، نیازمند تغییرات اساسی و نیروی تازه‌نفس انسانی بود. زیرا این منطقه کوهستانی هرگز محلی خوبی برای پرورش نیروی فراوان انسانی نبوده است طبیعتاً به نیروی‌های ترکی آسیای میانه نیاز بود.

شمال و غرب، همواره در طول تاریخ شاهد ورود گروه‌های بزرگ ترکان بیابان‌نشین بود. چنان‌که خود سلجوقیان از آنان بشماراند. تجربه‌ای که غزنویان از گروه‌های تازه وارد ترکی داشت و طعم آن را چشید، سلجوقیان نیز آن را در نیمه دوم قرن ششم تجربه کردند. بنا براین طیف‌های مانند ترکان قارلغی، ختاییان، قراختاییان و از همه مهم‌تر غُزان، علاوه براینکه تغییرات زیادی را در جامعه باعث شدند، باعث محو سلجوقیان نیز شدند؛ دولتی که به غزها پناه داده بود.

علاوه براین، دولت‌ها در پیری‌شان طیف گسترده‌ای از فرماندهان، گروه‌های نظامی خودسر و گرسنه بجا می‌گذارند که خود از معضلات جامعه بوده و مرگ دولت را سریع‌تر می‌سازند. این نظامیان در عین حال، طیف متمایز و تأثیر گذار به شمار می‌روند. از سوی دیگر، دولت‌ها در بدو ظهور شان به دلیل جدید بودن شان، نیازمند تحرک بیشتر اند. لذا هزینه انسانی زیادی دارند. اما به مرور، این تحرک از دولت‌ها کاسته می‌شود. بطور طبیعی نیروهای مردمی بیکار فراوانی بجامی گذارد که می‌توانند تخریب جوامع را شدت ببخشند و البته این

جماعت نامنظم، می‌تواند گروه تأثیرگزاری باشد. لازم است نگاهی به این گروه‌ها از واپسین روزهای زندگی سلجوقیان به بعد داشته باشیم.

اصرار نداریم که دین، پدیده اجتماعی باشد. اما عواملی مانند دخالت فهم‌ها، منافع اقتصادی، منافع اجتماعی، قومی و قبیله‌ای و نژادی و حتی روانی مانند شهرت‌طلبی و غیره و از همه مهم‌تر دخالت سیاست در دین، و نیز؛ حضور طولانی مدت دین در جوامع، باعث می‌شود دین، دسته‌بندی‌هایی مخصوص به خود را به وجود آورد، بنا براین، دین را خواه ناخواه از پدیده‌های اجتماعی باید به شمار آورد. و نگاهی به طیف‌های ساخته‌ی آن انداخت اما با این حال، دین همواره از زیر مجموعه فرهنگی به شمار می‌رود بنابراین، آنرا در ذیل اوضاع فرهنگی خواهیم دید.

اکنون، در این مقال، طبقات و گروه‌های مهم اجتماعی بصورت گذرا مورد اشاره قرار می‌گیرد.

الف) قشر بندی اجتماعی

رده‌بندی در میان افراد یک جامعه، امر طبیعی است. توانایی‌ها، شرایط، جبر اجتماعی، باورها و عوامل دیگر، همواره جوامع را دچار طبقه‌بندی می‌سازد. البته تفاوت در میان انسان‌ها هم طبیعی است و هم لازمه زندگی نرمال جامعه. زیرا جوامع بصورت طبیعی دارای کارفرما و کارمند، انسان تولیدگر و انسان مصرف‌کننده است. اما آنچه این موضوع را بحث برانگیز می‌کند، ورود عامل انسانی در ایجاد این رده‌بندی است؛ فرقی نمی‌کند خود طبقات پایین در عقب ماندگی شان سهم داشته باشند - مثل باورهای شان که آنان را در سطح پایین قانع می‌سازد - یا جبرهای دیگر اجتماعی که مسیر را برای رشد توده‌ها می‌بندد و غالب انقلاب‌ها ناشی از همین تفاوتها است.

تغییرات سیاسی یا تغییر حاکمیت‌ها از عوامل مهم جابجایی طبقات اجتماعی است و همواره بصورت گسترده تغییرات اجتماعی را در پی دارد. این تغییرات ممکن است در برخی موارد صوری و در مواردی عمیق باشد. چنان‌که جابجایی‌ها در اقشار بالای هرم اجتماعی به

دلیل اهمیتش، سریع و در رده‌های پایین‌تر، کندتر است. فرقی نمی‌کند تغییرات سیاسی، داخلی باشد - مانند انقلابها - چه از خارج تحمیل گردد مانند هجوم یک گروه انسانی دیگر و با فرهنگ بیگانه و تصرف حاکمیت.

تاریخ اجتماعی افغانستان به درستی و جامع هنوز بررسی نشده است چنان‌که تاریخ عمومی آن هنوز بصورت کامل تدوین نشده است. در مجموع، در هر دوره، رده‌بندی متفاوت را شاهدیم که عامل این تفاوت، تغییر نظام سیاسی، تغییرات فرهنگی و گاه جابجایی طیف‌های اجتماعی است.

پس از اسلام، خراسان، سیستان و زابلستان تغییرات زیاد و البته نسبتاً سریع را تجربه کرد: زبان علم، به تبع زبان دین، عربی شد. شاعران سده‌های نخست غالباً با دوزبان شعر می‌سرودند یا دستکم کاملاً آگاه به شعر دو زبان بودند. رده‌های بالای هرم اجتماعی تغییر کرد و اعراب بجای دهاقین و سران محلی جا خوش کردند. اما در طبقات پایین، به نظر می‌رسد این تغییرات بسیار کم و کند بوده یا اصلاً نبوده است بخصوص حوزه جغرافیایی زابل و سیستان. زیرا هرات و بلخ، ویژگی شهری را بخود گرفت و عمده اعراب نیز در شهرها ساکن شدند اما بقیه مناطق - حتی سیستان - نظام سنتی ایل، طایفه و قبیله را داشت. و چون، در نظام اقتصادی تغییری بوجود نیامد، طبعا طبقاتی که برپایه اقتصاد کشاورزی شکل گرفته بود، ثابت باقی ماند و دهاقین بصورت سنتی صاحبان زمین و زراعت ماندند. عامل سیاسی در ایجاد تغییرات در طبقات پایین، بسیار کم است زیرا مهره‌های سیاسی ولو بسیار رده پایین، از میان اعراب برگزیده می‌شد و بومیان یا سهم نداشتند یا بسیار اندک بوده است ازاینرو، اگر تغییراتی در طبقات پایین بوده فرهنگی بوده بعنوان مثال، نام طیف‌ها - بسته به شرایط - تغییر کرده نه واقعیت.

گرچند شکل‌گیری نظام سیاسی با عناصر بومی در خراسان از ابتدای قرن سوم است اما سلطه عربها همچنان هست تا اینکه در قرن چهارم، حضور اعراب در سایه نفوذ خلافت، بصورت غیر مستقیم و فورمالیته بود و ترکها جای آنها را خوش کردند اما در قرن ششم، نقش آفرینی بومیان تقریباً شکل واقعی به خود گرفت ازاینرو، تغییرات مهم سیاسی دوران مورد

مطالعه، جایگزینی غوریان - سلسله محلی - بجای سلجوقیان و غزنویان ترک تبار است. به لحاظ فرهنگی اما غوریان بیشتر وارث سلجوقیان اند تا غزنویان. زیرا نظام اقتصاد، نظام اداری و دیوانی، القاب و عناوین و غیره را کماکان مانند سلجوقیان ادامه دادند. چنانکه سلجوقیان نیز بسیاری از اصطلاحات دیوانی و اداری را از خراسان و ایران قدیم وام گرفته بودند و این میراث - مخصوصاً نظام اقتصادی اقطاع - توسط غوریان به هند نیز رفت و دوام یافت. بنا براین، قشر بندی اجتماعی در سطوح مختلف تغییرات را پذیرفت؛ طبقات بالا - اعم از سیاسی و ملکی - بومیان بودند نه عربها یا ترکها اما سهم و مدل طبقات، تقریباً مانند عصر سلجوقیان است.

ملاک‌های قشر بندی

برای قشر بندی اجتماعی، معیارهای زیادی می‌توان در نظر گرفت ولی عجالتاً سه نکته رادر نظر می‌گیریم: آزادی عمل، مالکیت، و برخوردار بودن موقعیت فرد یا گروه، از پشتوانه فرهنگی. منظور از آزادی عمل، میزان توانایی شخص نسبت به اقدامات و انجام نقش خود در اجتماع و داشتن اختیاری کافی است. بدون اینکه ناچار باشد در انجام نقش خود از گروه دیگر انسانی یا کسی که رهبر یک گروه را به عهده دارد، دستور بگیرد. به هر اندازه که این اختیار در ایفای نقش، کمتر باشد، رتبه او در قشر بندی پایینتر است. بطور طبیعی کسی که هیچ اختیاری نداشته باشد، در رده اخیر قرار خواهد گرفت.

مالکیت، نکته دومی است که می‌توان رتبه شخص در اجتماع را با آن سنجید. مطابق این معیار، هرکسی که از مالکیت بیشتری برخوردار باشد بدون آنکه مجبور باشد، داشته‌ها یا بخشی از داشته‌هایش را به فرد یا سیستمی - بدون اینکه شرایط حقوقی در میان باشد - بپردازد، در رده بالاتر قرار دارد و کسی که هیچ مالکیت این چنینی ندارد، در پایین‌ترین رتبه اجتماعی قرار خواهد داشت.

نکته سوم، داشتن موقعیتی است که فرهنگ عمومی، آنرا می‌پذیرد. بنابراین افرادی مانند طغرل که مدتی مقام سلاطین غزنوی را تصرف کرد، را هرگز نمی‌توان در رده بالا قرار داد زیرا فرهنگ عمومی وی را در این مقام نمی‌پذیرد بلکه وی را غاصب می‌شمرد. اما مشروعیت

موقعیت، لازم است؟ به نظر می‌رسد چنین شرطی لازم نیست. به عنوان مثال، غوریان به دلیل اینکه از خاندان قدیم محلی‌اند، مشروعیت اجتماعی را بصورت اتوماتیک دارا هستند و رابطه با دستگاه خلافت، نیز مشروعیت دینی آنان را به همراه دارد. اما خوارزمشاهیان با وجودی که با خلافت دشمن تلقی می‌شوند، مردم اما آنان را سلطان می‌خوانند و ملوک محلی ناچار از اطاعت از آنان‌اند لذا در رده نخست هرم اجتماعی قرار دارند.

۱. سلاطین

پس از ورود اعراب، نظام اجتماعی پیش از اسلام بهم خورد؛ ملوک محلی تابع اعراب شدند. فرمانداران محلی اعراب نیز تابع دستگاه خلافت. حتی سلسله‌های محلی مانند سامانیان و طاهریان - بغیر از اندی از عصر صفاریان - وابسته خلافت بودند. البته تا این زمان، هر دو عنوان «خلافت» و «سلطنت» از آن خلفا بود. اما از عصر غزنویان به اینسو، سلطنت از خلافت جدا شد. علی‌الظاهر، نخستین کسی که سلطان نامیده شد، محمود غزنوی است (جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱ ص ۲۲۸؛ پیرنیا- آشتیانی، تاریخ ایران از آغاز تا سلسله قاجاریه ص ۲۵۷). از این پس - در خراسان - سلطان در رأس هرم اجتماعی قرار گرفت زیرا با احراز این مقام، از قدرت، اختیار، آزادی عمل و مقبولیت برخوردار شد. اما آیا وابستگی یا ادعای وابستگی به خلافت باعث نمی‌شود خلافت مقام نخست را دارا باشد؟ ظاهراً نه، زیرا این وابستگی، بصورت فورمالیته - یا حداکثر - صرفاً فرهنگی و دینی است نه اجتماعی و سیاسی.

پس از غزنویان، سلجوقیان نیز این مقام را داشتند. غزنویان و سلجوقیان طی تقریباً سه سده در رأس هرم قرار داشته‌اند. از سلسله بومی غوریان، نخستین کسی که مقام سلطنت را داشت، سوری بن حسین است (جوزجانی، ج ۱ ص ۳۹۳). اما با وجود سنجر، سلطنت برای سوری، صرفاً اسمی بود. زیرا کسب این عنوان به خاطر تصرف غزنین و شکست غزنویان بود. و نیز، این مقام بدون تماس با دربار خلافت بدست آمده بود. مقام سلطنت عملاً در میان غوریان، به غیاث‌الدین محمد غوری (۵۵۸-۵۹۹/۱۱۶۸-۱۲۰۷) تعلق گرفت زیرا وی در رده‌ی بالای هرم سیاسی - اجتماعی قرار گرفت و نیز؛ چنان‌که خواهیم دید، خلیفه بغداد دوبار برای وی خلعت و

نماینده فرستاده است. اما خوارزمشاهیان با وجودی که خواهان اعطای سلطنت از سوی خلیفه به آنها هستند و خلافت از اعطای این مقام به آنان استتکاف می‌ورزد، عملاً مقام سلطنت را دارند (ابن اثیر، ج ۱۲ ص ۳۱۴-۳۱۷؛ میرخواند، روضه الصفا ج ۷ ص ۳۳۳-۳۳۴). بنابراین محمد خوارزمشاه عملاً سلطان است. و مقام سلطان را دارد. گرچه خلیفه بغداد آنرا نپذیرد. اگر انتقال سلطنت به غزنویان و سلجوقیان یک تغییر به شمار آید، در دوران مورد مطالعه تغییرات جدیدتری نسبت به این مقام ایجاد شد. اول اینکه غوریان که سلسله‌ی محلی بودند، با وجود شرایط سخت مرکز افغانستان (غور) که نیروی انسانی چندانی نداشت، جانشین غزنویان و سلجوقان شده، مقام سلطنت را بدست آوردند. دوم اینکه پس از غوریان، مقام سلطنت از بار دینی خود افتاد. به این معنی که مقام سلطنت در غزنویان، سلجوقیان و حتی غوریان مقام دینی نیز بود. زیرا تأیید خلافت را داشت. اما در سالهای پایانی و منتهی به هجوم مغول، سلطان محمد عملاً در برابر خلافت عباسی ایستاد و آنان را در محدوده قدرت خود، از خطبه انداخت.^۱ در عین حال، جایگاه سلطنت - یا دستکم ادعای سلطنت - را داشت.

۲. ملوک و شاهان

شاه، اصطلاح قدیمی ایران تاریخی است. در دوران پیش از اسلام، بالاترین مقام سیاسی - اجتماعی به شمار می‌رفت. واژه «شاه» مطابق فرهنگ یا لهجه‌های محلی متفاوت بود چنان‌که شاهان بامیان را «شیر» و شاهان غرجستان را «شار» می‌نامیدند. گاه، شاه بعنوان پسوند سلسله - مثل رتبیل شاه - یا پسوند جغرافیای محل حکومت - مثل کابلشاه و غورشاه - قرار می‌گرفت (ابن خردادبه، المسالک و الممالک ص ۳۴-۳۵).^۲ پس از اسلام، غالب ملوک محلی مطابق قرارداد با اعراب کنار آمدند اما رتبیل شاهان به دلیل کوچی بودن شان مدت‌ها با اعراب درگیر بودند. شاهان محلی بامیان، غرجستان، غور و غیره مطیع فرمانداران اعراب یا دست نشاندگانش بودند. اما از اواخر قرن چهارم و ابتدای قرن پنجم هجری، محمود غزنوی سیاست براندازی را راه انداخت. وی در ۱۰۰۳/۳۹۳ خلف بن احمد را از سیستان به جوزجان تبعید کرد و سپس کشت (سیستانی، ص ۷۲-۷۳؛ مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان ص ۳۵۳). در

۱۰۱۱/۴۰۱ به غور حمله کرد(بیهقی، تاریخ بیهقی ج ۱ ص ۱۶۴؛ هندوشاه، ج ۱ ص ۹۰؛ خوندمیر، ج ۲ ص ۳۷۹؛ تتوی ج ۳ ص ۲۰۳۷). و در ۱۰۱۳/۴۰۳ غرجستان را گرفت و شاران را به کنار نهاد(جرفاذقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۳۲۳ به بعد؛ تتوی، ص ۳ ۲۰۴۳).

غزنویان سیاست اصلی شان بر محو شاهان قبلی بوده است. فقط شاهان غور، بصورت ضعیف تر زنده و تابع غزنویان بودند. سلجوقیان مخصوصا سنجر برخلاف غزنویان، با شاهان محلی می ساخت و سکه و خطبه و خراج سالیانه آنها او را کافی بود. اما غوریان عملا از ۱۱۷۷/۵۶۹ به بعد که غزنی فتح شد، توانستند اطاعت سیستان و مناطق اطراف را بدست آورند. غرجستان پیش از این و در عصر علاءالدین غوری نیز مطیع غوریان بود بنابراین، سیاست غوریان در برخورد با شاهان محلی تداوم سیاست سنجر بود.

پس از ۱۲۰۶/۶۰۲ و پس از مرگ سلطان شهاب الدین غوری، سلطه رو به رشد سلطان محمد خوارزمشاه را داریم زیرا در ابتدا، ملوک محلی که مرده ریگ غوریان بشمارند، حالت مستقل اما ضعیف داشتند؛ بامیان تا ۱۲۱۱/۶۰۷ غور تا ۱۲۱۵/۶۱۱ و غزنی تا ۱۲۱۶/۶۱۲ بصورت ضعیف تر استقلالی داشته اند.^۳ اما از ۱۲۱۶/۶۱۲ همه منطقه، توسط خوارزمشاه فتح شده و همه شهزادگان یا از بین رفتند یا به دربار خوارزم انتقال یافته اسیرگونه می زیستند. سیستان در عصر اوج غوریان، مطیع غوریان بود، اما اندکی پس از مرگ شهاب الدین غوری (۱۲۰۶/۶۰۲) اطاعت خود را از خوارزمشاه اعلام داشت(ابن اثیر، ج ۱ ص ۲۴۶). در مجموع، شاهان محلی مدام تابع سلطان بوده و در رده بعد از آنان قرار می گیرند. گرچه در واپسین سالهای منتهی به هجوم مغول، همه شاهان محلی زندانی خوارزمشاهیان بودند و سپس قتل عام شدند(ر.ک: نسوی، سیرت جلال الدین منکبرنی ص ۳۳، ۵۷).

۳. روحانیان

روحانیان، فقها، و شیوخ متصوفه از نفوذ قابل توجه در جامعه آنروز برخوردارند. اما از عصری که مذاهب روبه رشد گذاشت و بخصوص که مدارس نظامیه شکل گرفت و علم و علوم در

خدمت مداری قرار گرفت که صرفاً فقه و نیاز فرعی مذهب خاص را فراهم می‌کرد و تفکر و علوم عقلی روبرو اضمحلال رفت، احترام علما نیز نسبی شد. هر عالمی برای مذهب خودش محترم بود. بنا براین کاربرد وی در جامعه، نسبی گشت و در رده بعد از ملوک قرار گرفت. گرچه ازدید سیاستمداران و سلاطین یا ملوک، فرقی نمی‌کرد که عالم مربوط به کدام مذهب است. جایگاه آنان بسته به سودی بود که برای دربار داشتند. خیوقی عالم بزرگ شافعی در خوارزم بود و با وجودی که خوارزمیان حنفی بودند، اما خیوقی محترم بود زیرا در مواردی مانند هجوم غوریان به خوارزم، خیوقی^۴ بافتاوایش مردم را علیه غوریان تحریک می‌کرد (جوینی، ج ۲ ص ۵۵. تتوی، ج ۵ ص ۳۵۲۳). بنابراین سوددهی او، مانع تزاخم او با سلطان بود.

عالمان، گذشته از کاربرد اجتماعی که برای حاکمان داشتند، برای پیوندهای سیاسی نیز کاربرد خوبی داشتند که انجام «رسالت» از مهم‌ترین آنهاست. ابن الریبع، استاد نظامیه بغداد یکبار از سوی خلافت به غور، نزد غیاث‌الدین غوری آمد و غوریان نیز در پاسخ، قاضی مجدالدین قدوه را به بغداد فرستادند (جوزجانی ج ۱ ص ۱۲۷، ۳۰۱، ۳۶۱). بار دیگر، ابن الخطیب از سوی خلافت به غور آمد و در پاسخ، پدر جوزجانی صاحب طبقات ناصری به بغداد روانه شد گرچه در مسیر، درگذشت (جوزجانی، همان ج ۱ ص ۱۲۷-۱۲۸، ۳۰۲، ۳۶۱). ظهیرالدین نصر سموری سجزی، از سوی تاج‌الدین حرب به رسالت نزد غیاث‌الدین آمد (عوفی، ص ۱۷۰). غیاث‌الدین نیز در پاسخ، منہاج سراج، پدر جوزجانی صاحب طبقات را فرستاد (جوزجانی، ج ۱ ص ۲۷۹).

رسالت سید بهاء‌الدین رازی از سوی محمد خوارزمشاه بسوی چنگیز (جوزجانی، ج ۲ ص ۱۰۲ به بعد). و رسالت‌هایی که خود جوزجانی انجام داده است،^۵ از جمله نقش‌هایی است که علما در پیوند بلوک‌های سیاسی داشته‌اند. کاربرد دیگر علما، نجات شهر از تاراج در مواقعی بود که از سوی قدرت برتری، محاصره می‌شد. این نوع کاربرد را در ایام شکست سنجر در ۱۱۴۱/۵۳۵ (ر.ک: ابن اثیر، ج ۱۱ ص ۸۷-۸۸) و نیز ایام دستگیری سنجر (۱۱۵۴/۵۴۸) و مرگش (۱۱۵۸/۵۵۲) تا استقرار کامل غوریان - که دوران ضعف قدرت‌های سیاسی است - شاهدیم (ابن اثیر، همان ص ۲۳۱، ۲۳۲). البته این کاربرد غالباً در ایامی است که شهر، حاکمی

ندارد یا توانایی مقابله بیشتر ندارد و بناچار علما پیامبر صلح هستند. استقرار یک عالم در منطقه‌ای منوط به رضایت ملک یا سلطان بود و قهر سلطان از عالمی، مستلزم کوچ کردن عالم بود.^۶

اما برعکس، بسیار نادر اتفاق می‌افتد. زیرا علما حتماً به مدرسه‌ی از مذاهب خاص تعلق داشت. و چون در آن ایام مذاهب، پراکنده بود، و در هر شهری از هر مذهب یافت می‌شد، رقابت با ملک یا سلطان، بمعنی تقویت مذهب دیگر به شمار می‌رفت. و این نکته باعث می‌شد کارکرد و قدرت آنان به شدت کاهش یابد. بنابراین، کشتن علما توسط ملوک براحتی امکان پذیر بود.^۷ اما اگر در مواردی دیده می‌شود که یک عالم، بیش از حد مورد احترام سلطان بوده است،^۸ ناشی از نفوذ معنوی یا اجتماعی عالم است که این موارد بسیار کم است. و از طرفی، نفوذ روحی و معنوی علما بر پیروانش را می‌توان امر دینی تلقی کرد. ولی از زاویه‌ی توانایی دخل و تصرف اجتماعی، علما بطور قطع در رده بعد از ملوک و سلاطین است.

۴. فرماندهان نظامی، متنفذین مناطق و قبایل

از مطالعه در اوضاع اجتماعی و نظامی عصر پس از سنجر،^۹ و دوران اضمحلال غوریان^{۱۰} و واپسین ماه‌های عمر سلطان محمد خوارزمشاه^{۱۱} روشن می‌شود که در هر دورانی که سلطان یا شاه محلی، دارای قدرت و نفوذ کافی باشد، فرماندهان و نیز سران طوایف، در سایه قرار می‌گیرند. اما با ضعف شاهان و سلاطین، قدرت نظامی و دیوانی در اختیار فرماندهان نظامی و متنفذین محلی است. با این تفاوت که فرماندهان نظامی مدام برای بدست آوردن جایگاه مناسب، از این شهر به شهر دیگر می‌تازند. اما متنفذین مناطق، بطور طبیعی، حاکم علی الاطلاق قلعه، یا محدوده جغرافیایی خاص خود می‌شوند. تمرد و کمر و فر مقطعی این طیف اجتماعی، تأثیرگذاری گسترده در جامعه داشته است. به همین دلیل وزیران را نمی‌توان یک طیف مستقل به شمار آورد زیرا تأثیرگذاری شان یا تبعی است یا گسترده نیست. و نیز، جایگاه اجتماعی - نه نظامی شان دایمی نیست. به همین دلیل در رده بعد از عالمان قرار می‌گیرند.

این فرماندهان گرچه در مواردی دارای وزیر و دربار مخصوص بخود می‌شدند^{۱۲} اما در مجموع، دوامی نداشتند بنابراین، نمی‌شود آنرا «تحرك اجتماعی» نامید.

۵. رعایا و کشاورزان

پس از سلجوقیان و غزنویان، غوریان سلسله‌ای کاملاً محلی است. توقع چنان می‌رود که در عصر آنان بومیان از جایگاه و نفوذ قابل توجه در مناطق اطراف و حوزه‌های جغرافیایی فتح شده - مانند هند - برخوردار گردند؛ - مانند ترکمنان پس از ظهور سلجوقیان. و اعراب، پس از اسلام - اما در عمل چنین نیست. در کل هند، بجز قطب‌الدین حسن غوری (جوزجانی ج ۱ ص 459). که اندکی وزارت داشته، همه داشته‌ها از غلامان ترکی بود. در غزنین نیز طی یکی دو سال پس از مرگ شهاب‌الدین (۶۰۲-۱۲۰۶/۶۰۳-۱۲۰۷) غوریان بامیان تلاش‌هایی برای تصرف پایتخت شهاب‌الدین کردند اما در اثر سوء رفتار، طمع زیاد و عدم تطمیع سپاهیان و عدم توانایی نظامی در برابر یلدرز و سایر ترکان، غزنی را نیز به غلامان ترکی واگذار کردند. و غوریان عملاً از کل محدوده‌های شرقی از غزنی تا دهلی محروم شدند (ر.ک: ابن اثیر، الکامل ج ۱۲ سالهای ۶۰۲ به بعد).^{۱۳}

چنان‌که در دوره‌های پس از هجوم مغول خواهیم دید، مردم غور در هرات عصر آل کرت، حضور نظامی داشتند. ولی با ضعف آل کرت، به فراموشی سپرده شدند. البته هراتیان مدام با گذشت زمان خود را حفظ کردند مخصوصاً در سایه هنر و فرهنگ شان. بومیان بلخ در نیمه دوم قرن ششم که ورود گسترده غزان و سپس تسلط ختاییان را شاهد بودند، رو به سکوت رفتند. مردم بومی احتمالاً طی دو دهه ۱۲۴۴/۶۴۰ و ۱۲۵۴/۶۵۰ اهمیت نظامی یافتند اما با ورود ترکان پراکنده غز در میان سپاهیان غوریان و نیز انبوه غلامان خریداری شده توسط غیاث‌الدین و شهاب‌الدین، کم کم به حاشیه رانده شدند. و عملاً کاربرد اصلی بومیان در کشاورزی و احتمالاً در صنایع بوده است. چنان‌که از مطالعه تاریخ غوریان بر می‌آید، نگاه آنان به حوزه فرهنگ - در مقایسه با دربار سنجر و برخی سلاطین غزنوی - نسبتاً کم‌رنگ بوده

است برخلاف امور نظامی و این، در حاشیه نشین کردن بومیان تأثیر بیشتر داشته است. اما اینکه «آزاد» هستند، می‌توانند «مالک» باشند و صاحب فرهنگ غالب شمرده می‌شوند، خود، موقعیتی به شمار می‌رود. بنابراین، شرایط بهتر از بردگان و زنان را دارند.

۶. زنان و بردگان

زنان و بردگان را می‌توان در یک رتبه اجتماعی قرار داد زیرا عموماً از آزادی برخوردار نبودند. البته عدم آزادی در زنان و بردگان متفاوت بود اما رشد اجتماعی آنان منوط به اجازه اقبال بالا تر است. ضمن اینکه ترقی از جایگاه شان - تحرک اجتماعی - بسیار اندک است. بنا براین، اندک زنانی جایگاه برتری داشته‌اند یا غلامانی که به فرماندهی یا فرمانداری می‌رسند،^{۱۴} ضمن اینکه مشابهت این دو گروه را می‌رساند. نشان از عدم امکان ترقی عمومی آنان از رده اجتماعی شان دارد.

۷. کنیزان

کنیزان را در پایین‌ترین رده اجتماعی باید قرار داد زیرا هیچ‌گاه مشاهده نیافتاده که فردی از آنان ترقی اجتماعی داشته باشند. آنان تمام عمر «برده» بودند. ارزش آنها حتی پس از رهایی و آزادی یا در سودجویی در خرابات و امثال آنها بوده است یا کارکرد خانگی دون‌پایه را داشته است. اما موقعیت کنیزان در میان بومیان در آغاز نیمه دوم قرن ششم بسیار دشوارتر از شرایط آنان در آخر قرن ششم است. زیرا در ۱۲۴۴/۶۴۰ فخرالدین مسعود، فرزند بزرگ عزالدین حسین غوری و برادر بزرگ جهانسوز، به دلیل اینکه مادرش کنیزک ترکی بود، از جانشینی پدر، محروم گشت (جوزجانی، ج ۱ ص ۳۳۵، ۳۸۵).

در آخر این قرن یمین‌الدین بهرام‌شاه فرزند حرب بن محمد در سیستان نه تنها از ولیعهدی پدر محروم نمی‌شود بلکه توانایی آن را می‌یابد که لباس سنتی شاهان سیستان را کنار زده - به دلیل اینکه مادرش کنیز ترکی است - لباس ترکی می‌پوشد (جوزجانی، ص ۲۸۱). این نکته نشان می‌دهد، در عصر سلطه سلجوقیان و غزنویان، نیازی به ورود انبوه ترکان در میان بومیان

نبوده لذا نگاهی متفاوت با کنیزان ترکی وجود داشته. ولی با رشد سلسله‌های محلی - مانند غوریان و سیستانیان - ورود انبوهی از ترکان را شاهدیم. که این، در موقعیت ترکان عموماً و کنیزان غیر بومی عموماً تأثیر داشته است. کنیزان اما با وجود گستردگی حضورشان در سیستم خانواده‌ها همواره رتبه پایین را داشته‌اند.

ب) گروه‌های اجتماعی

قشربندی اجتماعی تاحدی طیف‌های انسانی تأثیرگذار در اجتماع را روشن می‌سازد. ابهام دیگری که باقی می‌ماند، بررسی برخی گروه‌های تأثیرگذار اجتماعی است، که در قشربندی نمی‌گنجد اما برای بررسی تغییرات پس از مغول شناخت هرچند اجمالی آن ضرورت دارد. به عبارتی، دسته‌بندی‌های اجتماعی دیگری وجود دارد که ما آنرا «گروه‌های اجتماعی» می‌نامیم. این گروه‌ها به دلیل انعطاف درونی یا تغییرات اجتماعی و سیاسی، می‌توانند همزمان در طبقات مختلف قرار گیرد بنا براین، بررسی قشربندی اجتماعی پاسخگوی آن نیست. این گروه‌ها می‌تواند منشأ خارجی داشته باشد (گروه‌های تازه وارد) یا داخلی باشند. در زیر به چند گروه مهم اشاره می‌شود.

۱. غزها

«غزها» طیفی از ترکان پراکنده و بیابان‌گرد شرقی بودند که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری به سمت غرب رانده شدند. سلجوقیان از آنان شمرده می‌شدند (یحیی مراد، مقدمه، تاریخ دولت آل سلجوق، عمادالدین اصفهانی، ص ۷). بخشی از اینها در ایام سنجر به محدوده شمال افغانستان فعلی (فاریاب، بلخ و تخارستان) کشانده شدند (یحیی مراد، همان). و چراگاه‌هایی برای آنان در این نواحی تعیین شد. گزارشی که ابن اثیر آورده نشانگر آن است که فرمانداران سنجر در بلخ و تخارستان در اثر رقابت باهمدیگر، در ورود این گروه نقش عمده داشتند (ابن اثیر، ج ۱۱ ص ۱۷۸-۱۸۰). این گروه، نظم‌شان در بی‌نظمی‌شان بود. بنا براین هرگز قدرت و اقععی‌شان معلوم نمی‌شد. همواره خود را مظلوم می‌نمودند و با ورود به هر شهری نخست از در متابعت

در می‌آمدند (کرمانی، تاریخ افضل یا بدایع الازمان فی وقایع کرمان، ص ۸۷). در درگیری‌ها، نخست، جانب نزدیک‌ترین حاکم به محل سکونت شان را می‌گرفتند. ولی در لحظه حساس، طرف قدرت مند را می‌گرفتند (ابن اثیر، ج ۱۱ ص ۱۷۸-۱۷۹).

آنان با این شیوه باعث تغییرات سیاسی زیادی شدند؛ ابتدا از امیر زنگی بن خلیفه شیبانی حاکم تخارستان متابعت کردند. وی ظاهراً نخستین کسی است که غزان را به حدود بلخ آورد تا در برابر قماج و الی بلخ- که با او رقابت داشت- دست بالاتری داشته باشد. غزاها در هنگام درگیری، جانب قماج را گرفتند (ابن اثیر، همان، ص ۱۷۹).^{۱۵} بنا بر این تمامی بلخ و تخارستان و بامیان به تصرف قماج درآمد. با اینکه قماج و امیر زنگی هردو از فرماندهان سلجوقی اند اما سوء استفاده و نیرنگ بازی‌های غزان در تغییر موقعیت آنان تأثیر زیادی داشت.

بعدها در حدود ۱۱۶۰/۵۴۴م. علاءالدین حسین غوری پس از تصرف غزنی، بامیان را تصرف کرد. سپس به بلخ روی آورد، غزان در لحظه حساس قماج را رها کرده به علاءالدین پیوستند. و بلخ به تصرف علاءالدین حسین جهانسوز درآمد (ابن اثیر، همان ص ۱۶۴).^{۱۶}

در ۱۱۵۳/۵۴۷م. که علاءالدین با سنجر در افتاد، غزان همه در یمین لشکر او بودند. آنان پیش از شروع جنگ، به سنجر پیوستند و باعث شکست سنگین غوریان شدند (جوزجانی، ج ۱ ص ۳۴۶). مهم‌ترین دوران غزاها پس از پیروزی شان بر سلطان سنجر در ۱۱۵۴/۵۴۸م. است. غزان که سالیانه با پرداخت ۲۴ هزار گوسفند، آشپزخانه سلطان را تأمین می‌کردند، در اثر بدرفتاری عاملان، از پرداخت این خراج، سرباز زده و عامل دریافت خراج که از سوی خان سالار رفته بود، را کشتند. خان سالار مدتی آشپزخانه را از اموال خود تأمین می‌کرد و جرأت بازگویی این واقعه را با سلطان نداشت. تا اینکه قماج و الی بلخ، آنرا با سنجر مطرح کرد. و خراج آنان را با ۳۰ هزار گوسفند به اقطاع خود گرفت.

غزان، قماج و فرزندش را اطاعت نکردند. و در درگیری که بین شان اتفاق افتاد، قماج و فرزندش کشته شدند. سنجر از این حادثه برآشفته و لشکر برسر آنها کشید. با اینکه غزان دویست هزار گوسفند بعلاوه از هرخانه، هفت من نقره و هزار غلام و نیز تسلیم قاتلان قماج را

به عهده گرفتند و سنجر نیز راضی به پیشنهادات آنان بود اما فرماندهانی چون مؤید، ویرنقش هروی و عمر عجمی مانع سلطان شدند. ناگزیر، جنگ در گرفت. غزان با پافشاری بر لشکر سلطان پیروز شدند. خود سنجر نیز شکسته بدست غزان اسیر شد و سه سال در دست غزان بود (راوندی، راحة الصدور، ص 176 به بعد؛ مستوفی، تاریخ گزیده ص 451-452؛ اصفهانی، تاریخ دولت آل سلجوق ص 368-370؛ ابن اثیر ج 1 ص 210).

غزان در فاصله شکست سنجر تا پیروزی غوریان (۵۴۸-۵۶۹/۱۱۵۴-۱۱۵۵) خراسان و غزنی و بست و بقیه مناطق اطراف را به کلی تخریب کردند. و تمام داشته‌های مردم را -اعم از مادی و معنوی- غارت کردند. آنان پیش از جنگ با سنجر، بلخ را غارت کرده بودند (ابن اثیر، ص ۱۱ ص ۱۷۶). پس از شکست سنجر، نخست وارد مرو- پایتخت سنجر- شدند. از آنجاییکه پذیرش غزان برای مردم مشکل بود به همین دلیل شورش رخ داد. و بسیاری از مردم و دانشمندان به قتل رسیدند (ابن اثیر، همان ص 177). سپس وارد نیشابور شدند. آنجا نیز قتل عام گسترده‌ای رخ داد. چنان‌که گفته شده، سی هزار نفر کشته شدند. علمای زیاد از جمله محمد بن یحیی فقیه شافعی که علیه غزان فتوا داده بود، به بدترین وجه کشته شدند (ابن اثیر، همان ص 201). غزان پس از شکست سنجر از آنان، به مناطق اطراف پراکنده شدند و به مرور در میان مردم هضم شدند بگونه‌ای که در عصر هجوم مغول به عنوان یک طیف مطرح نیستند.

۲. خلیج‌ها

خلیج‌ها گروهی از ترکانی اند که بگفته خوارزمی از بقایای هپتالیان اند (خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۱۱۶). پس از اسلام، ظاهراً قدیمی‌ترین خبری که از آنها داریم، درگیری آنها با یعقوب لیث صفاری است که در تاریخ سیستان منعکس شده است (مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان ص 215). البته سرکوب آنان توسط صفاریان نشان از آن دارد که پیش از این نیز خلیج‌ها از زمره لشکریان رتبیل بوده‌اند که از سده اول هجری بدینسو با اعراب درگیر بود. استقرار این گروه در محدوده‌ای خاصی از سیستان و کابلستان باعث شده بود که منطقه‌ای بنام خلیج داشته باشیم (ر.ک: ابن حوقل، صورة الارض، ص ۴۱۹؛ استخری، المسالك و الممالک، ص ۲۴۵).

خلج‌ها در نیم قرن پیش از هجوم مغول جزو نیروهای مهم نظامی غوریان بودند. و گاهی نقش زیادی در جابجایی قدرت داشتند. چنان‌که در ۱۱۵۳/۵۴۷ در نبرد بین سنجر و غوریان، با پیوستن به سنجر، باعث شکست سنگین غوریان شدند (جوزجانی، ج ۱ ص ۳۴۶). سپس در درگیری‌های شاهزادگان غوری (بین ۱۲۰۶/۶۰۲ تا ۱۲۱۶/۶۱۲) نیز نقش برجسته‌ای در تمرکز قدرت به نفع غیاث‌الدین محمود بن غیاث‌الدین غوری داشتند (جوزجانی، همان ص ۳۷۳). یکدست بودن و تمرکز آنان نیز باعث ازدیاد توانایی‌شان بخصوص در بخش نظامی شده بود. بخش مهم حیات خلجیان، حضور تأثیرگذار آنان در فتوحات غوریان به هند، مخصوصاً از ابتدای سده هفتم قمری و سپس تصرف سلطنت دهلی (۶۸۹-۷۲۰/۱۲۹۰-۱۳۲۰) است که به طیفی قدرت‌مند تبدیل شدند. امروزه ادعا می‌شود قبیله غلزایی (ازقبایل زیرمجموعه پشتون‌ها) از بقایای همان خلجیان هستند (حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان ص ۷۱). گرچند مطالعات فرهنگی و تاریخی این ادعا را تأیید نمی‌کند. خلجها در درون اقوام مختلف هضم شده اند اما طی دو صد سال مورد مطالعه (قرن هفتم و هشتم) بیشترین آنان به هند منتقل شدند. ضمن اینکه خلج‌ها را می‌توان از اقوام فراملیتی به شمار آورد که در بسیاری از کشورها - مانند سوریه، ترکیه، عراق، ایران، افغانستان و هند - پراکنده اند.

۳. غلامان خریداری شده

در ابتدای دهه چهل قرن ششم که حرکت روبه رشد غوریان شروع شده بود، غلامان ترکی در محدوده غور، از اقلیت قابل توجه برخوردار بودند. و موقعیت اجتماعی چندانی نداشتند. اینکه مسعود^{۱۷} - بزرگ‌ترین فرزند عزالدین حسین غوری - نتوانست جانشین پدرش گردد صرفاً به این دلیل بود که مادرش کنیزک ترکی بود (جوزجانی، همان ص ۳۳۵)، اما ضعف مداوم سنجر و غزنویان و ترقی روز افزون غوریان، آنان را به نیروهای فراوان آسیای میانه نیازمند ساخت و ترکان فراوانی در قالب غلام، وارد لشکر غوریان شدند. در پایان قرن ششم یکی از فرزندان علاءالدین حسین جهانسوز نام ترکی - اتسزحسین - گرفت.

خرید غلامان ترکی به یکی از علائق سلاطین غوری تبدیل گشت. گاه می شد که در مدت چند روز هزاران برده ترکی خریداری می شد. و بردگان چندی که مقام و موقعیت و الای سیاسی را در هند و غزنین گرفتند، با هزینه های گزافی خریداری شده اند (ر.ک: به جوزجانی ج ۱ ص ۳۷۶، ۴۱۰ و احوال تاج الدین یلدز ص ۴۱۰-۴۱۲. و قطب الدین ایبک ص ۴۱۵-۴۱۶). غلامان ترکی در سالهای پایانی عمر غوریان به قدرت قابل توجه تبدیل شدند. به دلیل آنکه از آنان در بخش شرقی حکومت غوریان مخصوصا در فتوحات هند بیشترین استفاده شده بود، پس از ضعف غوریان محدوده غزنی و هند از تصرف غوریان خارج و توسط خود بندگان ترکی اداره می شد. چنان که فاتح دهلی و نخستین سلاطین آنجا، غلامان غوری هستند. شرح درگیری غوریان و ترکان بر سر سلطه بر غزنی (در ۶۰۲ تا ۶۰۴ تا ۱۲۰۶/۱۲۰۸ م.) و تسلط غلامان بر غزنی نشان از قدرت قابل توجه این طیف و نقش سیاسی اجتماعی آنان در این دوران دارد (ر.ک: ابن اثیر، الکامل ج ۱۲ سنوات ۶۰۲ به بعد).

۴. نظامیان، اوباش و عیاران

همواره در ظهور و سقوط حکومت ها و سلسله های سیاسی تغییرات انسانی قابل توجه رخ می دهد؛ با ظهور قدرت های تازه وارد، غالب افراد با تحرک جامعه جذب روند جدید می شوند. با اوج گیری حاکمیت، معمولا رفاه نسبی نیز پیدا می شود و این، در ازدیاد جمعیت تأثیرگذار است. اما اگر حاکمیتی روبه سقوط رود مخصوصا اگر سقوط، ناگهانی باشد، طیف گسترده ای از افراد بیکار، نظامیان و آشوبگران را به یادگار می گذارد که خرابی های ناشی از نبود قدرت مرکزی را سرعت می بخشند و گاه، این خرابی ها را چند برابر می کند.

کشور ما به لحاظ فرهنگی در سده ی منتهی به هجوم مغولان دو دوره حساس را تجربه کرده است. دوره نخست، عصر پس از سنجر است که پس از شکست سنجر و مرگ او (۵۴۸-۵۵۲/۱۱۵۴-۱۱۵۸ م.) و پس از آن تا اقتدار کامل غوریان، طیف گسترده ای از نظامیان، اوباش، عیاران و حتی گروه های وابسته به مذاهب، در غارت و چپاول اموال مردم و تخریب

گسترده شهرها، نقش بسیار مخرب داشته اند. فرماندهان رها شده سنجر مانند؛ امیر ایثاق، امیر سنقر عزیزی، امیر ایتکین، امیر بغراتکین، محمد بن انر، و از همه مهم‌تر «مؤید آی آبه» و غیره، هرکدام لشکر مخصوص به خود را داشتند و در خراسان به فتح و لشکرکشی مشغول بودند (ر.ک: ابن اثیر، الکامل ج 11 ص 225، 304، 227، 313، 311، 362). علاوه بر این، گروه‌های کوچی و عشایری رها شده مانند غُزان نیز مصیبت را دو چندان می‌کردند. عیاران که طیفی رها شده بودند نیز در این شرایط سهم خود را در خرابی داشتند (بن اثیر، الکامل، ج 11 ص 182). بویژه که قهر طبیعت مانند خشکسالی (ابن اثیر همان 228) و بیماری‌های فراگیر و شکننده مانند «وبا» زندگی مردم را فلج می‌کرد (محمد بن منور، اسرار التوحید ص 3-4).

دوره دوم: که گروه‌های یاد شده آزادی نسبی یافتند، دوران اضمحلال غوریان بود که از ۱۲۰۶/۶۰۲ شروع شد و تا هجوم مغولان ادامه یافت. علت آن، درگیری شاهزادگان غوری با همدیگر و نیز تعارض دو گروه مهم نظامی غوری و غلامان ترکی و دست اندازی‌های قدرت روبه رشد خوارزمشاهی بود. اما میزان خرابی در این دوره مانند دوره قبل نیست زیرا عراق عجم عملاً بعنوان محدوده خوارزمشاهیان تثبیت شده بود. و خراسان نیز بین غوریان و خوارزمشاهیان تقسیم شده بود و حضور ضعیف‌تر شاهزادگان غوری در غور، بامیان و غیره از لجام گسیختگی گروه‌های رها شده می‌کاست. و مهم‌تر اینکه هر جایی که پای غوریان برچیده می‌شد، خوارزمیان در آنجا حضور می‌یافتند. و خراسان، مناطق جنوبی آن و سیستان کاملاً و ضعیف «رها شده» را نداشت.

بجز دو دوره یاد شده، گروه‌های که ذکرش رفت، قطعاً تأثیرات اجتماعی خود را داشته اما حضور آنان در منابع تاریخی فقط در ایامی است که قدرت برتری وجود ندارد که آنان را مهار کند یا به دلیل اینکه منابع، در دوران دیگر تابع سیاست اند و خرابی گروه‌های همسو با حاکمیت را منعکس نمی‌کنند. و گرنه صدها هزار نظامی و طیف‌های جوان رها شده همواره از چالش‌های جوامع بشمار است.

نتیجه

بررسی حیات اجتماعی جوامع - مخصوصاً در گذشته - از کارهای سخت اما مهم و حیاتی است. زیرا درس‌های تاریخ برای نسل‌های بعدی، عمدتاً در درون حیات اجتماعی گذشتگان نهفته است. قرن ششم به دلیل نوسانات فراوان سیاسی و افول دوقدرت مهم سلجوقی و غزنوی، پیامدهای اجتماعی گسترده نیز بجا گذاشت. طیف‌های غیربومی که در خدمت دولت‌ها بودند، نیز؛ نظامیان و گروه‌های مشابه بجا مانده از این دولت‌ها تأثیرات زیادی بر جامعه داشته‌اند. ازاینرو، بررسی هرچند اجمالی این عصر از زاویه اجتماعی اهمیت فراوان دارد.

قشربندی اجتماعی در جوامع آنروز امری طبیعی بوده و خراسان نیز بی‌بهره نیست. ملاک‌های قشر بندی نیز در سه نکته؛ آزادی عمل، مالکیت، و برخوردار بودن موقعیت فرد یا گروه، از پشتوانه فرهنگی دانسته شده است. به هراندازه که گروه‌ها سهم بیشتر از این ملاک‌ها بیشتر داشته باشد، رده‌بالا تری دارد. سلاطین، ملوک محلی، روحانیان، فرماندهان، عموم مردم و کنیزان و غلامان به ترتیب، از رده‌بالا به پایین را شکل می‌دهند. غزها، خلج‌ها، غلامان عمدتاً گروه‌هایی با منشأ غیربومی و طیف‌های دیگر عمدتاً کاملاً بومی یا نیمه بوم‌اند.

سود و زیان گروه‌های غیر بومی کاملاً وابسته به دولتی است که آنها را وارد کرده است. با ضعف دولت، آنها به گروه‌های مخرب تبدیل می‌شوند و آثار منفی فراوانی بجا می‌گذارند. طیف‌های بومی اما وابسته به سه عامل سیاست، اقتصاد و فرهنگ هستند و کارایی و نقش مثبت شان عمدتاً با تأمین بهتر و بیشتر این سه عامل نمایان می‌شود. سهم عمده اجتماعی غوریان در نیمه دوم قرن ششم هجری، مدیریت جامعه بجا مانده از دو دولت سلجوقی و غزنوی است که به نظر می‌رسد موفق بوده‌اند گرچه، کار سختی بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. سلطان محمد خوارزمشاه در ۶۱۴ فتوحاتش در عراق را کامل کرد. ولی خلیفه - که بدنبال اعاده سلطنت به خلافت بود- از اعطای مقام سلطنت و جایگاهی که برای سلجوقیان قائل بود، به سلطان محمد خودداری کرد. ضمن اینکه بر خوردهایی نیز بین آنان اتفاق افتاد. سلطان محمد نیز با بازگشت در خراسان از محرم ۶۱۵ خلیفه عباسی را از خطبه انداخت. و مدعی بطلان خلافت آل عباس گشت. ر.ک: ابن اثیر، ج ۱۲ ص ۳۱۴-۳۱۷. جونی، ج ۲ ص ۹۶-۹۸.
۲. در باره القاب شاهان محلی در قدیم ر.ک: ابن خرداذبه، المسالك و الممالک ص ۳۴-۳۵؛ حدودالعالم، ص ۱۲۳؛ بیرونی، الآثارالباقیه، ص ۱۱۴، ۳۰۲.
۳. این استقلال نسبی در غزنی و احتمالاً بامیان بوده اما فیروز کوه (مرکز غور) ظاهراً از ۶۰۳ به بعد، خطبه و سکه بنام محمد خوارزمشاه کرد. جونی ج ۲ ص ۶۵؛ اما ابن اثیر فقط گفته؛ محمود بن غیاث‌الدین غوری حاکم فیروزکوه در ۶۰۳ فقط هدایای نزد خوارزمشاه فرستاد. الکامل، ج ۱۲ ص ۲۴۶.
۴. مولانا شهاب‌الدین خیوقی رئیس شافعیان خوارزم و گرگانج که صاحب مدارس و کتابخانه‌های زیادی در آنجا بود. برای احوالش ر.ک: نسوی، سیرت جلال‌الدین ص ۷۰-۷۱.
۵. مثلاً در ۶۲۱ از سوی تاج‌الدین حسن، فرماندار تولک، به قهستان نزد اسماعلیه برای کشایش مسیرهای تجاری که پس از اتمام محاصره آن توسط مغولان انجام شد. باردیگر در ۶۲۲ از سوی رکن‌الدین حاکم خیسار، به قهستان و سیستان رفت. و بار دیگر در ۶۲۳ از سوی تاج‌الدین ینالتکین حاکم خوارزمی سیستان، نزد اسماعلیه برای انجام صلح ر.ک: جوزجانی ج ۱ ص ۲۷۹، ۶۲۱ و ج ۲ ص ۱۳۵، ۱۸۲-۱۸۵.
۶. چنان‌که از خروج و حیدالدین قدوه از فیروز کوه می‌دانیم. در پی تغییر مذهب سلطان غیاث‌الدین، وی شعری سلطان را ملامت کرد. اما ناراحتی سلطان ناچار شد فیروزکوه را ترک گوید. جوزجانی ص ۳۶۲.
۷. کشتن برخی از علمای مخالف توسط اتسز در ۵۳۵-۶. ابن اثیر ۱۱ ص ۸۷.
۸. مثلاً، گفته اند، اکاف نیشابوری (عبدالرحمن بن عبدالصمد بن علی) فوق العاده مورد احترام سلطان سنجر بود. بگونه‌ی که اگر اجازه نمی‌داد، سلطان واردخانه اش نمی‌شد. احتمالاً این نفوذ بخاطر باور عمومی بود که اکاف را مردی مستجاب‌الدعوه می‌شمردند. ابن اثیر، ۱۱ ص ۲۰۰.

۹. به عنوان نمونه، به سیراحوال مؤیدالدین آی آبه و فرزندش طغانشاه (ابن اثیر، ج ۱۱ ص ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۶۰، ۲۷۰، ۲۹۲، ۳۲۰، ۳۱۶). امیر ایثاق، (همان ص ۲۲۵، ۲۶۲). امیربغراتکین (همان ص ۲۶۲). امیرسنقر عزیزی (همان ص ۲۲۷، ۳۱۱). امیرایتکین (همان ۳۱۱).
۱۰. مانند امیرحسین خرمیل در هرات (جوینی ص ۲، ۶۲، ۶۵-۶۷، ۴۲۱-۴۲۵. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی ص ۱۱۷، ۱۷۳) امیران بن قیصر (ابن اثیر، ص ۱۲، ۲۲۶، ۲۲۸). تاج‌الدین یلدز در غزنی (جوزجانی ص ۴۱۰ به بعد. ابن اثیر ۱۲ ص) ایدکزتتر در کابل و غزنی (ابن اثیر، ص ۱۲، ۲۳۴، ۲۴۹).
۱۱. مانند امین ملک: هرات. و سیف‌الدین اغراق: گرمسیر (جوینی ص ۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۶، ۱۹۲-۱۹۷؛ نسوی، ص ۱۰۶). و حوادث سیستان در این سالها (تاریخ سیستان ص ۷۶؛ جوزجانی ج ۱ ص ۲۸۲ تا ۲۸۴).
۱۲. مانند تاج‌الدین یلدز در غزنین (۶۰۲-۶۱۲).
۱۳. البته چنان‌که از گزارش نسوی برمی‌آید، احتمالاً بین ۶۱۲ تا ۶۱۶ محلی پشاور از سوی جلال‌الدین خوارزمشاه، یکی از سرداران غوری بنام اختیارالدین خرپوست بوده است. اما با هجوم مغولان و بهم ریختن غزنی، آن شهر را تصرف کرد. اما وی نیز پیش از رسیدن جلال‌الدین به غزنی توسط فرماندهان خوارزمی کشته شد؛ نسوی، سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی ص ۷۴-۷۵؛ جوینی اختیارالدین خرپوست را حاکم غزنی دانسته است. تاریخ جهانگشاه، ج ۲ ص ۱۹۳.
۱۴. مانند یلدز در غزنین (۶۰۲-۶۱۲) قباچه در ملتان (۶۰۲-۶۲۵) قطب‌الدین ایبک در دهلی (۶۰۲-۶۰۷) و غیره.
۱۵. قماج از مهم‌ترین سرداران سلطان سنجر در خراسان بود که در حادثه تمرد غزان در بلخ، توسط غزان کشته شد حدود ۵۴۷.
۱۶. البته ابن خلدون فقط گفته؛ یاران قماج از وی روگردانیدند. ج ۴ ص ۵۲۴.
۱۷. فخرالدین مسعود حاکم بامیان در عصر غوریان (بعد ۵۵۰) که تا ۶۰۹ اولاد او حاکمان بامیان بودند.

کتابنامه

- بناکتی، ابو سلیمان داود، روضة اولی یا تاریخ بناکتی، ت- جعفر شعار، نشر انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- بیضاوی، ناصر الدین، نظام التواریخ، تصحیح: محدث، بنیاد موقوفات افشار، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.
- بیهقی، ابو الفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح: رهبر، انتشارات مهتاب، تهران چاپ چهارم، ۱۳۷۴ ش.
- جوزجانی، منہاج سراج، طبقات ناصری، تحقیق: عبد الحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش.
- خوارزمی، محمد بن أحمد بن یوسف، مفاتیح العلوم، بکوشش: عبدالامیر اعسم، دارالمناهل، بیروت، ۲۰۰۸/۱۴۲۸
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور، ت- اقبال و مینوی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش. چاپ دوم.
- سیستانی، شاه حسین، احياء الملوك (تاریخ سیستان)، ت: منوچهر ستوده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- سیفی هروی، سیف بن محمد، تاریخنامه هرات، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۳ ش. چاپ اول.
- سیهرندی، یحیی، تاریخ مبارکشاهی، ت- هدایت حسین، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.
- شبانکاره ای، محمد بن علی، مجمع الانساب، تصحیح: محدث، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
- عتبی، ابی نصر محمد، الیمینی، تصحیح: احسان ذنون الثامری، دارالطلیعة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق. / ۲۰۰۴ م.
- عماد الدین، محمد اصفهانی، تاریخ دوله آل سلجوق، تصحیح: یحیی مراد، دارالعلمیة، بیروت م ۲۰۰۴ / ۱۴۲۵ ق.
- عوفی، محمد بن محمد، لباب الالباب، تصحیح: براون، محمدقزوینی، انتشارات هرمس، تهران ۱۳۸۹ ش.

- کرمانی، احمد بن حامد، تاریخ افضل یا بدایع الازمان...، بکوشش: مهدی بیاتی، چ. دانشگاه، تهران ۱۳۲۶ ش.
- محسنی، منوچهر، تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، تهران ۱۳۴۶.
- محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید، ت: محمد رضا شفیعی کدکنی، آگه، تهران ۱۳۸۵.
- محمدی، عبدالحکیم و دیگران، غزنی (مجموعه مقالات ج ۲)، انتشارات عرفان، تهران، ۱۳۹۳. چ. اول.
- مؤلف نامعلوم، حدود العالم من المشرق الی المغرب، الدار الثقافیه للنشر، قاهره، ۱۴۲۳ ق
- مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان، بکوشش: ملک الشعراء بهار، پدیده خاور، تهران، ۱۳۶۶. چاپ دوم.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۴.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد، سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی، انجمن ادبی ایران، تهران ۱۳۲۴.
- نظامی عروضی، چهارمقاله، بکوشش: قزوینی - دکتر معین، صدای معاصر، تهران ۱۳۸۸ ه. ش. چ. اول
- نظامی، صدرالدین حسن، تاج المآثر، بکوشش: فاموری - شادآرام، دانشگاه آزاد اسلامی - یاسوج، ۱۳۹۱ ش.
- نویری، احمد بن عبدالوهاب، نه‌ایة الارب فی فنون الادب، دار الکتب و الوثائق، قاهره ۱۴۲۳ هـ. چ. اول.
- نیشابوری، خواجه امام‌ظہیر الدین، سلجوقنامه، انتشارات خاور، تهران، ۱۳۳۲ ش.
- هندوشاه، محمد قاسم؛ تاریخ فرشته؛ ت: نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، چ ۱، ۱۳۸۷ ش.

